

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مبحث عجز، فقر و دست خالی دیدن خود (ص ۲۲۱ ف ۴ - ص ۲۲۳ ف ۱)

🌸 هر کس درست کار کند، مزدش این است که آخرش می‌بیند آنچه در پی آن بود، نشد. عابد می‌گوید: **ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ**^۱ آن‌گونه که شایسته‌ی عبادت کردن تو بود، تو را عبادت نکردیم. عارف می‌گوید: **ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ**^۲ آن‌گونه که شایسته‌ی معرفت تو بود، تو را نشناختیم. قرآن هم فرمود: **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا**^۳ تا وقتی که پیامبران مأیوس شدند و فهمیدند که کسی حقیقتاً دعوت آنها را تصدیق نکرده است، نصرت ما برای آنها آمد؛ یعنی وقتی در پایان کار دیدند که همه‌ی تلاش‌هایشان بی‌نتیجه بوده است و به هدف نرسیده است.

همه‌ی زورهایش را زد که عبادت شایسته، با معرفت، با حال، با حضور قلب، دقیق و صحیح انجام دهد؛ اما آخر کار وقتی همه‌ی زورهایش را زد و همه‌ی توانش را به کار برد و عبادت تمام عیاری انجام داد، به این معرفت و شناخت می‌رسد و می‌گوید: **«ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»** آن‌گونه که شایسته‌ی عبادت تو بود، تو را

۱. مجلسی، بحار، ج ۵۷، ص ۱۱۳ و امام سجّاد علیه السلام، صحیفه‌ی سجّادیه، دعای سوم، ص ۳۸ و عروسی حویزی، نورالثقلین، ج ۳، ص ۶۰.

۲. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳ و عوالی الثالی، ابن‌ابی‌جمهور، ج ۴، ص ۱۳۲ و صدوق، التوحید، ص ۱۱۴.

۳. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۱۰.

عبادت نکردیم. این اجر و ثواب است، این خاصیت عبادت‌های قشنگی بود که کرد و به این معرفت رسید. عارف می‌گوید: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» آن‌گونه که شایسته‌ی معرفت تو بود، تو را نشناختیم. قرآن هم فرمود: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» تا وقتی که پیامبران مایوس شدند و فهمیدند که کسی حقیقتاً دعوت آنها را تصدیق نکرده است. ظن را هم گمان و هم یقین می‌شود معنا کرد. در زبان عربی واژه‌هایی داریم که دو تا معنای مقابل هم دارند و این واژه این‌گونه است. پیامبران علی‌رغم همه‌ی زورهایی که زدند و زحمت‌هایی که کشیدند، گمان کردند یا یقین کردند یا پی بردند که احدی آنها را تصدیق نکرد و مایوس شدند و گمان کردند یا یقین کردند که مورد تکذیب قرار گرفتند، هیچ‌کس آنها را تصدیق نکرد، آن‌موقع نصرت ما برای آنها آمد؛ یعنی وقتی در پایان کار دیدند که همه‌ی تلاش‌هایشان بی‌نتیجه بوده و به هدف نرسیده است؛ آن‌موقع نصرت الهی فرا می‌رسد. یعنی وقتی انسان از حجاب فاعلیت خود عبور کرد، از مؤثر دیدن تلاش، تقوای، طاعت، علم، مجاهدت، عرفان و ریاضت خود و از مؤثر بودن هر چه مال من است عبور کرد، آن‌موقع نصرت الهی فرا می‌رسد؛ یعنی وقتی فهمیدم هر کاری کردم مفت نمی‌ارزد. تعبیر قشنگی در مناجات عارفانه‌ی بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام از اقبال‌الاعمال سیدبن طاووس در مفاتیح نقل شده است؛ آنجا آمده که به خدا عرض می‌کند: «اللّٰهُمَّ إِنِّي مَا يَلِيْقُ بِلُؤْمِي وَ مِنْكَ مَا يَلِيْقُ بِكَرَمِكَ»^۴ خدایا هر چه از من سر می‌زند لایق لثامت و پستی من است. / از کوزه همان برون تراود که در اوست. خدایا از من پست لئیم هر چه سر می‌زند لایق چنین موجودی است «وَمِنْكَ مَا يَلِيْقُ بِكَرَمِكَ» اما از جانب تو هر چه سر می‌زند متناسب و لایق کرم و کرامت توست. «اللّٰهُمَّ مَنْ كَانَتْ مَحَاسِنُهُ مَسَاوِيًّا فَكَيْفَ لَا يَكُونُ مَسَاوِيًّا مَسَاوِيًّا» خدایا کسی که کارهای خوبش بدی است، چگونه کارهای بدش بدی نباشد. جایی که کار خوب انجام می‌دهیم، خرابکاری است؛ چگونه بدی‌هایش بدی نباشد؟ خدایا اعمال صالح، حسنات و کارهای خوب هم مایه‌ی شرمندگی و سرافکندگی است. پی ببرد به این حقیقت و اعتراف کند. معرفت پیدا کند. «وَمَنْ كَانَتْ حَقَائِقُهُ [حَقَائِقَتَهُ] دَعَاوِيًّا

^۴. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ و محدث‌نوری، مفاتیح‌الجنان، مناجات بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام.

فَكَيْفَ لَا تَكُونُ دَعَاوِيهِ دَعَاوَى»^۵ خدایا کسی که حقیقت‌هایش تو خالی و ادعای پوچ است، چطوری ادعاهای پوچش پوچ نباشد. حقایق ما هم دعاوی است چه برسد به دعاوی. پی ببرد به این حقیقت وقتی به این حقیقت رسید، اجر طاعات و عباداتش را دریافت کرد؛ خدا او را به این معرفت رساند. وقتی به این معرفت رسید خدا دست به کار می‌شود؛ «جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» آن وقت نصرت الهی می‌رسد.

🌸 وقت مزد دادن، عبد از کار می‌افتد. عصر که به کارگر مزد می‌دهند، کارگر دست از کار می‌-

کشد. (۰۶:۲۱)

وقتی خدا می‌خواهد پاداش طاعات و عبادت و بندگی‌ها را بدهد عبد از کار می‌افتد. نمونه‌اش چیست؟ عصر که به کارگر مزد می‌دهند دست از کار می‌کشد. کارگر که از صبح تا عصر کار کرده، یوم‌العملش بوده است. عصر که موقع یوم‌الحساب است دست از کار می‌کشد؛ عبد هم این‌طوری است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَنْ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ» امروز عمل است؛ ولی حساب نیست «وَعَدَا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» فردا حساب است و عملی دیگر آنجا نیست. وقتی می‌خواهد به عبد مزد داده شود، عبد از کار می‌افتد؛ یعنی قدرت کار کردن خود را از دست می‌دهد. به آن معنا نیست که کار از او سر نمی‌زند؛ اما دیگر خودش در این کار فاعل نیست. تا دیروز خودش نماز می‌خواند، اکنون افتاد؛ حالا به وسیله‌ی او نماز خوانده می‌شود؛ خودش نیست که نماز می‌خواند. تا دیروز او ذکر می‌گفت حالا به وسیله‌ی او ذکر گفته می‌شود؛ خدا به زبان او ذکر خود را می‌کند. دیگر خودش از کار افتاد، خودش فاعل نیست، فاعلیتی ندارد. هر وقت عبد به موت برسد این‌طوری می‌شود. تا قبل از موت خودش فاعل است، تقلاً و مجاهدت می‌کند، نماز، ذکر، عبادت، روزه، چله‌نشینی و ریاضت دارد. او خود را فاعل می‌بیند؛ خوب هم هست؛ تقلاًهایش را بکند؛ آفرین بارک‌الله زورهایت را بزنی ببینم چه

^۵ سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ و محدث‌نوری، مفاتیح‌الجنان، مناجات‌بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام.

^۶ سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۲، ص ۸۴ و کلینی، کافی، ج ۸، ص ۵۸ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۷۷.

می‌شود؟ باید بکند اگر نکند به موت نمی‌رسد. یک قطره، یک قران ته جیب‌تان مانده باشد به موت نمی‌رسید. هر وقت جیب‌تان خالی خالی شد به موت می‌رسید. تا چیزی در جیب‌تان داری از موت خبری نیست. باید همه‌اش را خرج کنی. جیب‌ت که خالی خالی شد، به موت می‌رسی. به موت که رسیدی یوم‌الحساب می‌شود. حالا بنشین و تحویل بگیر؛ اجر کرده‌های قبل از موت را حالا تحویل بگیر.

🌸 همان‌طور که هر کس در دنیا چند روزی بر سر کار و پستی است و بالاخره روزی دستش را از آن کار قطع می‌کنند، در عبادت و طاعت هم همین‌طور است و بالاخره روزی دستش را از آن قطع می‌کنند. (۰۹:۰۹)

یعنی وقتی به موت رسید دیگر تمام شده است. عبادت قبل از موت است بعد از موت طاعت است. عبادت غیر از طاعت است. در عبادت خود را با زحمت به آن وادار می‌کنی. در طاعت با طوع و رغبت از تو سر می‌زند، اینجا دیگر سختی ندارد، طبیعی از تو سر می‌زند؛ مثل گل خوشبویی که عطر از آن در فضا پخش می‌شود. گل هیچ تقلایی نمی‌کند، زوری نمی‌زند، عبد می‌شود. عابد نیست که با زحمت و تقلاً عبادت کند، عبادت از او سر می‌زند؛ اما نه با شلوغ کردن. دیدید جوان‌هایی را که اول کار با فضاهای معنوی و عرفانی آشنا می‌شوند شور و تقلای خاصی دارند. دلش می‌خواهد هفت شب هفته جلسه برود، هر روز چه بکند، خلاصه شلوغ می‌کند، زور می‌زند کاری انجام دهد. خودم هم جوان بودم همین‌طوری بودم، الان حال این دوستان را در اوایل آشنا شدنشان با این حقایق می‌فهمم؛ اما وقتی به موت رسید زورزدن‌ها، شور و شرها و تقلاهای این‌طوری می‌خواهد و این فرد آرام می‌گیرد. عبادت انجام می‌دهد؛ اما خائفانه و مخفیانه مثل اینکه خجالت می‌کشد این کار را انجام می‌دهد. نماز می‌خواند؛ اما نه آن‌طوری که آن روز نماز می‌خواند و خوشحال بود که من چه نمازهای باحالی می‌خوانم؛ چقدر هم زیاد می‌خوانم. اینها خوابید تمام شد. حالا با خجالت و سرشکستگی طوری نماز بخوانم که خدا نفهمد. اینکه نماز نیست من می‌خوانم. این چیست که من می‌خوانم؟ نماز را می‌خواند؛ اما شلوغ کاری آن روزها را ندارد.

🌸 هر وقت گفتی آنچه دارم نتایج زحماتی است که مثلاً برای درس خواندن متحمل شده‌ام یا محصول ریاضت‌های سخت و طاقت‌فرسایی است که کشیده‌ام یا ثمره‌ی عبادات زیادی است که کرده‌ام و ...؛ خدا را پوشانده‌ای و بر تن ایمانت لباس ظلم کرده‌ای؛ ولی اگر هر چه موجودی داری را عطای خدا دیدی، آن وقت به وادی امن وارد شده‌ای. حدیث اولی‌الالباب هم علت عمده‌ی ناکامی اکثر اهل علم و حکمت و ریاضت در سیر الی‌الله را همین می‌داند که به تقلاً و تلاش و عبادت و ریاضت خودشان توجه دارند و متکی هستند و حق خداوند را مراعات نمی‌کنند و عطای خداوند را نمی‌بینند. (۵۶:۵۵)

وقتی این‌طوری گفتی که تو نمی‌دانی و نمی‌فهمی من چقدر کتاب خواندم، دود چراغ خوردم، چقدر جلوی استاد زانو زدم، یا برای این حالات معنوی چه ریاضت‌هایی کشیدم، چه ذکرهایی گفتم، چه عبادت‌هایی کردم، چه چله‌نشینی‌هایی داشتم، فعل خودت را می‌بینی؛ یعنی آنچه داری را نتیجه‌ی فاعلیت خود می‌بینی؛ فاعلیت خود را مؤثر می‌بینی؛ هر وقت این را گفتی خدا را پوشانده‌ای و بر تن ایمانت لباس ظلم کرده‌ای. قرآن فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولَئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»^۷ کسانی که ایمان آوردند و بر ایمانشان لباس ظلم نپوشاندند امن و امان و امنیت از آن اینهاست و هدایت یافته‌ی واقعی هستند. از ائمه علیهم‌السلام سؤال کردند مقصود از اینکه به ایمان لباس ظلم نپوشاندند، یعنی چه؟ اگر این‌طوری باشد کلاه ما پسِ معرکه است، کیست که گناه نکرده باشد؟ کدام‌یک از ما معصومیم؟ گناه هم که ظلم است «رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا»^۸ پس هیچ‌یک از ما امن نخواهد داشت. هیچ‌یک از ما هدایت نخواهد شد. حضرت فرمودند: آیه را بد فهمیدید، مقصود از لباس ظلم بر تن ایمان پوشیدن، گناه نیست. پرسیدند مقصود چیست؟ حضرت فرمودند:

^۷. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۲.

^۸. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۳.

این آیه را نخواندید که «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۹ برای خدا شریک قائل شدن ظلم بزرگ است. مقصود از لباس ظلم بر تن ایمان کردن؛ یعنی بعد از اینکه ایمان آورد، شرک بورزد؛ یعنی غیر خدا را هم در زندگی مؤثر ببیند؛ چه خودش را چه دیگری را. پس کسی که می‌گوید تو نمی‌دانی من چه زحمتهایی کشیدم و به اینجا رسیدم، لباس ظلم بر تن ایمانش پوشاند. او نمی‌گوید خدا مرا به اینجا رساند، می‌گوید: ریاضت، عبادت، تحصیل علم، زانو زدن جلوی استاد، مطالعه، تحقیق و پژوهش‌های من، مرا به اینجا رساند، او لباس ظلم بر تن ایمانش پوشاند. خدا را پوشاند، خودش را مطرح کرد؛ ولی اگر هر چه موجودی داری را عطای خدا دیدی آن وقت به وادی امن وارد شده‌ای. هر چه داری بگو خدا به من داد، اگر معلومات دارم، حال خوش معنوی دارم، کرامات و مقامات معنوی دارم عطا و مرحمت خداست. اگر این کار را کردی «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ»^{۱۰} وارد وادی امن می‌شوی. ان شاء الله خدا روزی کند عتبات مشرف شویم، قبرستان نجف وادی السلام و قبرستان کربلا وادی ایمن نام دارد. وقتی خدا را دیدی و دیدی که هر چه داری خدا داده، هر چه شده خدا کرده به وادی امن وارد شدی. من چه کسی هستم؟ درک و تلاش من چه اثری دارد؟ هر چه بود خدا کرد. حدیث اولی‌الالباب هم علت عمده‌ی ناکامی اکثر اهل علم، حکمت و ریاضت در سیر الی‌الله را همین می‌داند که به تقلاً، تلاش، عبادت و ریاضت خودشان توجه دارند و متکی هستند و حق خداوند را مراعات نمی‌کنند و عطای خداوند را نمی‌بینند. امام صادق علیه السلام منازل ده گانه‌ی سیر الی‌الله را در مکتب اهل بیت علیهم السلام بیان فرمودند که وقتی انسان به منزل دهم رسید «فَعَايِنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ» خدا را به معاینه در قلب خود می‌بیند. وقتی کسی به اینجا رسید «وَوَرِثَ الْحِكْمَةَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْحُكَمَاءُ» به حکمت دست پیدا می‌کند و حکمت به او ارث می‌رسد؛ اما به غیر از طریقی که حکما به حکمت رسیدند «وَوَرِثَ الْعِلْمَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْعُلَمَاءُ» علم هم به او به ارث می‌رسد، غیر از طریقی که علما به علم می‌رسند «وَوَرِثَ الصِّدْقَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الصِّدِّيقُونَ» و غیر از طریقی که

۹. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۳.

۱۰. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۲.

صدیقان به صدق دست پیدا کردند، او به صدق دست پیدا می‌کند. حکما، علما و صدیقین چگونه به علم، حکمت و صدق دست پیدا کردند؟ حضرت فرمودند: «إِنَّ الْحُكْمَاءَ وَرَثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ» حکما با سکوت اختیار کردن به حکمت رسیدند «وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ» علما هم با تلاش و زحمت و طلب به علم رسیدند «وَإِنَّ الصِّدِّيقِينَ وَرَثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَطُولِ الْعِبَادَةِ» و صدیقین هم با خشوع و عبادت‌های طولانی به صدق دست پیدا کردند. بعد حضرت فرمودند: «فَمَنْ أَخَذَهُ بِهَذِهِ السَّبِيلَةِ» کسی که با سکوت اختیار کردن برای رسیدن به حکمت، با تلاش کردن برای رسیدن به علم و با خشوع و طول عبادت برای رسیدن به صدق راه برود «فَمَنْ أَخَذَهُ بِهَذِهِ السَّبِيلَةِ إِمَّا أَنْ يَسْئَلَ وَ إِمَّا أَنْ يُرْفَعَ» ممکن است دچار انحطاط و سقوط شود و از سفلی سر در بیاورد و ممکن هم هست بالا برود و رفعت پیدا کند. بعد فرمودند: «وَ أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْئَلُ وَ لَا يُرْفَعُ» اکثر اینها سقوط می‌کنند. اکثر اینها دچار انحطاط می‌شوند. اکثر کسانی که با سکوت می‌خواهند به حکمت برسند، با طلب به علم برسند و با خشوع و طول عبادت به صدق برسند سقوط می‌کنند و به رفعت و بلندی راه پیدا نمی‌کنند. چرا؟ «إِذْ لَمْ يَرْعَ حَقَّ اللَّهِ»^{۱۱} چون حق خدا را مراعات نمی‌کنند، می‌گویند: من کلی تلاش کردم و در طلب علم برآمدم که به علم رسیدم، من سکوت کردم که به حکمت رسیدم، من کلی خشوع ورزیدم و عبادت‌های طولانی انجام دادم که به صدق رسیدم. خدا را در کارشان نمی‌بینند، بنابراین به ایمانشان لباس ظلم پوشاندند. مواظب باشیم اگر خدا چیزهایی نصیحتمان کرد به خودمان نسبت ندهیم و حاشا بزنییم. اگر دیدی کاری هم کردی، همه را انکار کن. تو انکار کن، خدا از تو اقرار می‌گیرد. بگو من کدام نماز را خواندم، کدام روزه را گرفتم؟ چه عبادتی کردم؟ تو انکار کن. این آیه را در سوره‌ی یس دیده‌اید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۱۲} معنی متداول آیه این است: روز قیامت دهان‌های اینها را مهر می‌زنیم که نتوانند حرف بزنند بعد دست‌هایشان را به زبان می‌آوریم که بگویند چه گناه‌ها، ظلم‌ها و معصیت-

^{۱۱} مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۴۰۴ و بحرانی، البرهان، ج ۴، ص ۶۸۵ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۹، ص ۲۴۵.

^{۱۲} سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۵.

هایی کردند بعد پاهایشان شروع می‌کنند به شهادت دادن که پا به کدام فضای معصیت گذاشتند. این معنای متعارف اولیّه است که درست هم هست؛ امّا یک معنای از آن طرفی هم دارد. اگر با دید عارفانه و محبت بخوانید چه می‌شود؟ انسانی که ولیّ خداست، عبد صالح خداست می‌گوید: خدایا ما در عمرمان نماز نخواندیم، کدام عبادات، کدام طاعات؟ آنجا خداوند دهان‌های اینها را مهر می‌کند بعد می‌گوید: دست، عبادت‌هایی که کردی بگو. پا، عبادت‌هایی که کردی بگو. خدا بلد است این طرفی هم بکند؛ امّا شما حاشا بزنی. بگو: کی بود من نبودم، کدام نماز، کدام روزه، من نبودم. نماز را بخوان؛ امّا بعد حاشا بزنی که نکند به خاطر نمازت گول بخوری و خدای نکرده مغرور شوی.

🌸 یک زن و شوهر مشهودی می‌خواستند از رودخانه عبور کنند. زن، قوی و درشت هیکل و مرد ضعیف و ریزجثّه بود. زن که دید شوهرش قدرت ندارد با پای خود از جریان آب شدید رودخانه بگذرد، او را روی دوش خود گرفت و مشغول عبور از رودخانه شد. در بین راه زن برای اینکه به شوهرش روحیه بدهد، به او گفت: ماشاءالله خوب سنگینی. مرد، غافل از اینکه روی کول زنش قرار دارد، بادی به غبغب انداخت و به او گفت: خوب ماشاءالله من مردم. غروری که عبد در اثر عبادت یا افعال خیری که با هدایت و توفیق و حول و قوه‌ی الهی انجام داده است پیدا می‌کند و ادعاهایی که بر اثر این غرور می‌کند، مثل ادعای مرد بودن آن مشهودی روی کول زنش است. (۲۲:۳۵)

ماشاءالله من عارقم، سالکم، عابدم، زاهدم این ماشاءالله ماشاءالله که به خودش می‌گوید همین است؛ روی کول زنش است و می‌گوید ماشاءالله من مردم. خدا هم گاهی این کار را می‌کند. ما با حول و قوه‌ی خدا کار انجام می‌دهیم؛ ولی خدا گاهی می‌گوید: بارک‌الله عجب نماز خوبی خواندی! عجب عبادت خوبی کردی! ما هم گول می‌خوریم و می‌گوییم بله دیگر ما هم عارفیم، عابدیم؛ یادمان می‌رود. با کدام حول و قوه، با کدام فهم و شعور تو این عبادت را انجام می‌دهی؟ چه کسی توفیق این عبادت را به تو داده است؟ چه کسی به

مسیر این عبادت هدایت کرده است. یادمان رفته و خنده‌دار است. غرورها و ادعایی که عبد را هنگام عبادت کردن می‌گیرد، عین همین داستان است. بدنی که با آن عبادت می‌کنی، قوه و جانی که داری چه کسی داده است؟ فهم و شعوری که داری چه کسی داده است؟ توفیقی که داری چه کسی داده؟ اینکه راه عبادت را یاد گرفتی چه کسی به تو یاد داد؟ خودت کشف کردی؟ من عبدم، عارفم، عابدم، زاهد و مرتاضم در حالی که گفتم بگو: کی بود کی بود من نبودم. کجای این نماز به من ربط داشت؟ چه چیز آن مال من بود؟ بدنی که با آن نماز خواندم، قوه و جانی که با آن نماز خواندم مال من بود که به اسم خودم بنویسم؟ «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»^{۱۳} هر حسنه‌ای به تو رسید از جانب خداست به تو ربطی ندارد. در مناجات بعد از دعای عرفه امام حسین علیه السلام جمله‌ی قشنگی است: «إِلَهِي إِنْ ظَهَرَتِ الْمَحَاسِنُ مِنِّي فَبِضْلِكَ وَ لَكَ الْمِنَّةُ عَلَيَّ»^{۱۴} خدایا اگر کار خوبی، اخلاق خوبی، رفتار خوبی، روحیه‌ی خوبی، حرف خوبی از من سر زد، فضل و عطای تو بود و تو به خاطر عبادتی که توفیقش را به من دادی بر من منت داری، نه اینکه من سر تو منت بگذارم که خدایا من برای تو نماز خواندم، من برای تو عبادت کردم. در حدیث است که «كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتَهُ» خدای متعال می‌فرماید: همه‌ی شما ای بنی‌آدم گمراهید مگر کسی که من او را هدایت کرده باشم؛ یعنی خود به خود صرف- نظر از هدایت من، همه‌ی خلق ضالند. از انبیا و اولیا بگیر تا اشقیا و کفار و منافقین؛ الا کسی که من هدایتش کنم؛ هیچ کس خودش راه به هدایت ندارد. همه‌ی شما گمراهید مگر کسی که من هدایتش نمودم به این ترتیب می‌توان گفت «وَكُلُّكُمْ فَقِيرٌ إِلَّا مَنْ أَعْنَيْتَهُ»^{۱۵} همه‌ی شما فقیر و نیازمندید مگر کسی که من او را غنی و بی‌نیاز کرده باشم؛ هیچ کس از خودش هیچ ندارد. باز در همان مناجات است «رَبِّ إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ» خدایا در جاهایی که من غنی‌ام در همان‌ها فقیرم «فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي» پس چگونه در فقرهایم

^{۱۳}. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.

^{۱۴}. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ و محدث‌نوری، مفاتیح‌الجنان، مناجات‌بعدازدعای‌عرفه‌ی‌امام‌حسین علیه السلام.

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۵، ص ۱۹۸ و صدوق، الامالی، ص ۱۰۱ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۵، ص ۱۶۴.

فقییر نباشم؟ «إلهی أنا الجاهل فی علمی» خدایا جایی که من عالم، دانشمند و باسوادم، آنجا هم جاهلم «فکیف لا اکون جهولاً فی جهلی»^{۱۶} آن وقت در جهالت‌هایم چگونه جاهل نباشم؟ پس «وکلکم فقیر إلا من اغنیته» «کلکم ضعیف إلا من اقویته» همه‌ی شما ضعیف و ناتوانید مگر کسی که من خدا به او قوت بخشیدم؛ به خودی خود احدی قوتی ندارد. «کلکم جاهل إلا من علمته» همه‌ی شما جاهلید مگر کسی که من به او علم عطا کرده باشم «کلکم میت إلا من احییته» همه‌ی شما مرده‌اید مگر کسی که من به او زندگی و حیات بخشیده باشم، هیچ‌کس از خودش چیزی ندارد، همه‌ی خلق دست خالی‌اند. به ذات به خودی خود همه فقر مطلقند؛ نه فقیرند؛ فقرند. «انتم الفقراء الی الله» برای همه چیزمان نزد خدا فقیریم «و الله هو الغنی الحمید»^{۱۷} و فقط خداست که غنی، حمید و ستوده شده است. امیدواریم خدای متعال دست خالی بودنمان را روشن روشن به همه‌ی ما نشان بدهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^{۱۶}. سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات بعد از دعای روز عرفه‌ی امام حسین علیه السلام.

^{۱۷}. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.